



روایت مهدی عزتیان، ساکن قدیمی محله چهنو، از شبی که خبر شهادت برادرش را شنید

آخرین بلیت، برای آخرین دیدار



صندوق
خاطرات

دوستش که اهل لرستان بود، هراسان از جاپرید و پرسید چه شده. مهدی فقط یک جمله گفت: «شاید حسین شهید شده». صبح آن خواب راجدی نگرفت. به دانشگاه رفت. اما عصر وقتی به خوابگاه برگشت، یک نفر را دید که دم در ایستاده است؛ آمده بود خبر شهادت حسین را بدهد. خودش هم نمی داند چطور وسایلش را جمع کرد. همه چیز در چند دقیقه اتفاق افتاد. فقط می دانست باید به مشهد برسد. مجید، دوستش که اهل کاشمر بود، موتورش را روشن کرد و او را تا فرودگاه رساند.

دیدار آخر

پرواز ساعت ۱۰ شب بود و مهدی حوالی ساعت ۸ به فرودگاه رسید. هنوز در شوک بود. گریه نمی کرد. تنها چیزی که برایش مهم بود، رسیدن به مراسم تشییع و آخرین دیدار با برادرش بود. پشت گیت گفتند همه بلیت ها فروخته شده است و فقط همان پرواز ساعت ۱۰ وجود دارد. مهدی درمانده گوشه ای کز کرد. سرش را میان دست هایش گرفت و همان جا نشست. در همان حال، یکی از کارکنان فرودگاه به او نزدیک شد. علت ناراحتی اش را پرسید. چند دقیقه بیشتر طول نکشید؛ با مسئول گیت صحبت کرد و وقتی برگشت، یک بلیت در دستش بود؛ عجله داشت و حتی درست متوجه نشدم آن مرد که بود و چطور بلیت را جور کرد. فقط می دانم که اگر او نبود، شاید آخرین دیدار با برادرم را از دست می دادم. هرچه بود، کار خدا بود. آقا مهدی خودش را به مشهد رساند و برای همیشه با حسین خدا حافظی کرد.

مهدی خیلی زود با او گرم گرفتند. اما پشت این دیدار، تصمیمی جدی گرفته شده. حسین ناگهان تصمیم گرفته شده بود به جبهه برود. قبل از اعزام، آمده بود تا یکی دوشب کنار برادرش باشد و بعد مستقیم از همان جا راهی شود. مهدی می گوید: برادرم را از جانم بیشتر دوست داشتم. اما چیزی نگفتم. می دانستم اگر تصمیمی بگیرد، دیگر کسی جلودارش نیست. حسین رفت و چند هفته هیچ خبری از او نرسید.

شاید حسین شهید شده

شبی که صبحش خبر شهادت حسین را آوردند، مهدی خواب های آشفتنه می دید. ساعت ۳ نیمه شب با کابوس از خواب پرید و فریاد زد.



نیکی و عقیده بعد از گذشت سال ها هنوز داغ برادر شهیدش را در سینه دارد و خاطرات او را فراموش نکرده است. مهدی عزتیان متولد سال ۱۳۴۳ است و ساکن قدیمی محله چهنو. او هیچ وقت فکرش را هم نمی کرد که برادر کوچکش شهید شود. هر جا او بود، خنده و شوخی و لبخند هم بود. حسین عزتیان متولد سال ۱۳۴۷ بود و یکم اردیبهشت سال ۱۳۶۶ در منطقه بانه با گلوله مستقیم دشمن به شهادت رسید. مهدی خاطرات زیادی از او دارد اما جزئیات شبی که خبر شهادت برادر را به او رساندند، هیچ وقت از ذهنش پاک نمی شود.

تحصیل در تهران

مهدی آن سال ها دانشجو رشته دبیری فنی بود. تازه یک سال از قبولی اش در دانشگاه شهید رجایی تهران می گذشت. از مشهد دل کنده بود و در خوابگاه زندگی می کرد؛ جایی که هم اتاقی ها و دوستانش هر کدام از گوشه ای از ایران آمده بودند و اصالتی داشتند: لر، ترک، شیرازی، اصفهانی. خودش می گوید بچه ها خونگرم بودند و هیچ وقت احساس غریبی نمی کرد. اما با همه این ها، هیچ کس جای خالی برادر کوچکش، حسین، را برایش پر نمی کرد. از همان کودکی، حسین برایش متفاوت بود. علاقه اش به او فقط از سر برادری نبود؛ انگار دل بستگی عمیق تری در کار بود. البته این حس فقط مخصوص مهدی نبود. حسین در خانواده و بین فامیل «ستاره اش درخشان بود».

شبی که حسین از مشهد به خوابگاه او در تهران آمد، همان اتفاق همیشگی افتاد. دوستان

هفدهمین دورهمی مؤسسه خیریه سیدالشهدا (ع) گلشهر در طولانی ترین شب سال برگزار شد

لبخند جمعی یلدایی



عیدگاه

و همدلی را در مردم به خصوص اهالی محله رواج می دهد. این موضوع که افرادی هستند که توان یابان عزیز را درک می کنند، ستودنی است. وقتی این حال خوب را در فضای جشن شاهد بودم من هم انرژی گرفتم.

داشتن حال خوب

سید باقر حسینی که مسئولیت برگزاری برنامه جشن همدلی را به عهده دارد، می گوید: هدف ما از برگزاری این جشن ها این است که بتوانیم از گروه های آسیب پذیر جامعه حمایت کنیم و برای لحظاتی، حال خوب و در لحظه بودن را برای آن ها رقم بزنیم. غلام سرور حمیدی، مسئول کل مؤسسه نیکوکاری سیدالشهدا^(ع) می گوید: ما اسم این برنامه ها را جشن همدلی گذاشته ایم تا بتوانیم این افراد را بیشتر درک کنیم. همان طور که همه ما می دانیم این عزیزان در شرایط عادی هم زندگی سختی دارند و ما می خواهیم با ایجاد فضایی شاد، لحظه هایی از زندگی را برای آن ها آسان تر کنیم.

جشن های همدلی واقعا به من خوش می گذرد. ماه رسال نزدیک شب یلدا منتظریم تا خبر دهند که به جشن همدلی دعوت شده ایم. فاطمه پناهی که مادر سه فرزند دارای معلولیت ذهنی و جسمی است، می گوید: اینکه بچه های ما فرصتی پیدا می کنند تا خوشحال باشند برای ما خیلی ارزش دارد و همیشه خیرانی را که باعث شادی ما می شوند، دعا می کنم.

انرژی خوب کنار همدیگر

زینب بیات، چهره فرهنگی و گوینده رادیو، و همچنین ابوطالب مظفری، شاعر نام آشنا و مسئول خانه فرهنگ دژ در، مهمانان ویژه این محفل هستند. مظفری درباره این برنامه می گوید: جشن همدلی یک برنامه ارزشمند است؛ زیرا به گروهی از اجتماع توجه دارد که هم محدودیت و هم محرومیت دارند. از آنجاکه این گروه به رنج مضاعفی نسبت به سایر آدم ها دچارند، هر نهادی درباره آن ها فعالیتی داشته باشد، فی نفسه ارزشمند است. ولی این گونه برنامه ها اگر طوری سازمان دهی شود که در طول سال با هدف مشخصی برای توان یابان برگزار شود، خیلی بهتر می شود. نیلا غفوری از جمله مجری های خوب گلشهر که در رسانه هم فعالیت دارد، درباره این اتفاق خوب در محله می گوید: اجرای این گونه برنامه ها بسیار ضروری و عالی است؛ زیرا فرهنگ مهربانی

مرضیه میرزاپور آسانسور در طبقه هفتم بازار ملل ایستاد. بچه هایی که معلولیت داشتند، یکی یکی همراه خانواده هایشان وارد تالار شدند. جمعی از نیکوکاران و خیران به استقبال میهمان ها ایستاده بودند. سرو صدا و ذوق و شوق بچه ها، فضا را پر کرده بود و این حس خوشحالی از یکی به دیگری منتقل می شد. جمعی از جامعه دارای معلولیت گلشهر و تحت پوشش مؤسسه خیریه سیدالشهدا^(ع) در تالار بازار ملل محله شهید آوینی به مناسبت شب یلدا آکنار هم جمع شدند.

در این جشن، توان یابان همراه جمعی از هنرمندان، فرهنگیان و ورزشکاران محلی گلشهر، آیین شب یلدا را گرامی داشتند.

انتظار شب یلدا و دورهمی

سالن پر از شور و نشاط است. اینجا با این فضای گرم و صمیمی، خبری از سوز سرما نیست و بیشتر به ظاهر تابستان می ماند تا نیمه شب زمستان. توان یابان کنار هنرمندان و ورزشکاران و چهره های نام آشنای گلشهر و مشهد لبخندی به لب دارند. حیدر رضایی که سال هاست در یک حادثه دچار قطع نخاع شده است، می گوید: وقتی در این جشن ها کنار هم جمع می شویم و تجدید دیدار می کنیم، روحیه ما شادتر می شود. امیدواریم این گونه برنامه ها ادامه داشته باشد تا ما هم در روز هایی از سال حس بهتری داشته باشیم. زهرارضایی که معلولیت ذهنی دارد، با لبخند عمیقی می گوید: در